

روند نوسازی، تعارضات فرهنگی - مذهبی و فروپاشی حکومت پهلوی دوم

محمدعلی سوری لکی (نویسنده مسئول)

کارشناس ارشد علوم سیاسی؛
دانشگاه علامه طباطبایی تهران
m-souri67@yahoo.com

ایرج سوری

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ انقلاب اسلامی
پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی
soori94@yahoo.com

چکیده

الگوی نوسازی حکومت پهلوی دوم، مشخصاً در جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران اجرا شد و تمامی برنامه‌ریزی‌های دولتی و متمرکز حکومت مزبور همچون انقلاب سفید، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و... در راستای همین امر به کار گرفته شد. این برنامه‌ها به دلیل ویژگی‌های پاتریمونیالیستی و اقتدارگرایی رژیم پهلوی، حوزه‌های سیاسی و مذهبی را در بر نمی‌گرفت و به همین دلیل، تضادهای اساسی با نیروهای اجتماعی طبقات متوسط جدید، سنتی و پایین و حتی بالاتر را ایجاد نمود. سؤال اصلی پژوهش از این قرار است: چرا روند نوسازی حکومت، حوزه سیاسی را در بر نمی‌گرفت و تعارضاتی با نیروهای مخالف سیاسی و مذهبی ایجاد کرد؟ در این پژوهش، تعارضات روند نوسازی پهلوی دوم بر اساس روش تحلیل محتوای تاریخی و جامعه‌شناسی سیاسی و شکاف بین طبقات و روند نوسازی، بررسی شده است. روش گردآوری داده‌ها بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای تنظیم و پردازش شده است.

کلیدواژه‌ها: نیروهای اجتماعی، انقلاب، روحانیت، طبقات، مذهب.

مقدمه

الگوهای نوسازی و توسعه در ارتباط با شرایط بومی، فرهنگی و اجتماعی هر کشور، ابعاد خاصی پیدا می‌نمایند. در جوامع غربی، بین توسعه صنعتی و گسترش آزادی‌های سیاسی از طریق استقرار دموکراسی، نوعی همبستگی کامل و مثبت برقرار شده است (سیف‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۲۷). این روند، باعث رشد متناسب توسعه صنعتی، سیاسی و فرهنگی گردیده و پایگاه اجتماعی نیروهای سیاسی و اقتصادی را در ابعاد اجتماعی تقویت نموده و باعث رشد موزون آن‌ها شده است.

در جوامع توسعه نیافته که قصد تقلید نوسازی طبق مدل جوامع غربی را داشته‌اند، این روند گویبی معکوس عمل نموده و عمدتاً به دام رژیم‌های اقتدارگرای نظامی و غیرنظامی سقوط کرده‌اند. این امر، حکام سیاسی جوامع و فشار هیجانی مردم را به سمت ایجاد تعارضات اساسی سیاسی و فرهنگی کشانده و باعث برهم خوردن ترکیب بین اعمال خط‌مشی‌های حکومت و منافع نیروهای مخالف گردیده است.

سیاست‌های اصلاحاتی حکومت پهلوی دوم به دلیل این که ابعاد آن‌ها فقط تقویت‌کننده پایگاه مشروعیت بخش و نیروهای حامی رژیم بود، در بین طبقات اجتماعی و حکومت، شکاف‌های اساسی ایجاد کرد و باعث بسیج نیروهای مخالف در جهت فروپاشی رژیم گردید. پهلوی دوم، اقداماتی از قبیل اجرای اصول شش‌گانه و بعد دوازده‌گانه‌ای که انقلاب سفید نامیده شد، تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و ... را اعمال نمود. هدف عمده این اقدامات، گسترش نفوذ روزبه‌روز حکومت در بین طبقات متوسط و فرودست جامعه مخصوصاً دهقان و روستاییان در جهت برهم زدن موازنه اجتماعی با نیروهای مخالف از جمله روحانیون بود.

روند نوسازی فرهنگی و اقتصادی پهلوی دوم به دلیل این که در یک نظام اقتدارگرای پاتریمونیالیستی اعمال می‌شد، و نوسازی خود را بدون اعمال در ابعاد سیاسی و جامعه مدنی تقلید نموده بود؛ موجب برهم خوردن تعادل روانی و اجتماعی اقشار متوسط و پایین جامعه گردید. طبق الگوی دور کهایی، گسستگی اجتماعی و تنهایی و سرگسستگی فرد، زمینه‌ای مساعد برای رفتار جمعی و بسیج محسوب می‌شود (بشیریه، الف، ۱۳۸۷: ۹۵). این طبقات که از روند نوسازی حکومت آسیب دیده بودند و اصلاحات اعمال شده نیز نتوانسته بود رضایت آن‌ها را جلب نماید، با عامل آسیب‌دیده‌ای دیگر، یعنی روحانیون که به دلیل تضعیف پایگاه مذهب توسط حکومت آسیب دیده بودند، متحد گردیده و توانستند با سایر مخالفین رژیم در یک اتحاد

و بسیج انقلابی، موجب فروپاشی حکومت پهلوی گردند.

سؤال اصلی پژوهش از این قرار است: چرا روند نوسازی حکومت حوزه سیاسی را در بر نمی‌گرفت و تعارضاتی با نیروهای سیاسی و مذهبی مخالف به همراه طبقات حامی آن‌ها ایجاد کرد؟ فرضیه پژوهش چنین است: به دلیل اصلاحات حکومت در جهت تحکیم پایه‌های سلطنت خود و سست کردن پایگاه نیروهای مذهبی و سیاسی مخالف و تضعیف مشارکت مخالفان در روند قدرت و تضعیف حوزه مذهب و قشر حامل آن، یعنی روحانیون، نوسازی رژیم نتیجه نداد و شکاف‌های اجتماعی و هویتی عمیقی ایجاد نمود که منجر به فروپاشی گردید.

با بررسی‌های به عمل آمده، پژوهش‌هایی با درجاتی متفاوت درباره نوسازی و طرد مذهب صورت گرفته، ولی آن‌چه در این پژوهش تازگی دارد، تأکید بر فرهنگ مذهبی و بازسازی فکر مذهبی توسط امام خمینی در نقش رهبری مخالفان حکومت و اهمیت فراوان عامل فرهنگی در پیروزی انقلاب اسلامی است. بسیاری از پژوهشگران خارجی از جمله میشل فوکو و تدا اسکاچپول (با تصحیح آرای خود در مقاله دولت تحصیلدار) که از نظر فرهنگی به وقوع انقلاب نگریده‌اند، در بیان ریشه‌های انقلاب اسلامی، توفیق بیشتری یافته‌اند.

در این پژوهش، روند پیدایش نهضت تا پیروزی انقلاب اسلامی را در چهار مرحله می‌توان تقسیم‌بندی کرد: ۱. تدوین اندیشه‌ها و زیرساخت‌های فکری انقلاب تا سال ۱۳۴۲ ش ۲. آغاز حرکت انقلابی و بیدارگری مردم و تربیت عناصر لازم (کادرسازی) تا سال ۱۳۴۸ ش ۳. روند حرکت انقلاب به سمت پیروزی با آماده‌سازی مقدمات آن تا سال ۱۳۵۶ ش ۴. حرکت شتابزای انقلاب تا سال ۱۳۵۷ و پیروزی آن (عباسی، ۱۳۸۱: ۵۶).

چارچوب نظری

حکومت محمدرضا شاه پهلوی، اقدامات گسترده‌ای برای تکمیل روند نوسازی ایران به ویژه از سال ۱۳۴۰ به بعد انجام داد که مهم‌ترین آن‌ها اصلاحات کشاورزی و اقداماتی جهت صنعتی نمودن کشور بود. در نتیجه تحولات و نوسازی اجتماعی و اقتصادی، میزان قابل ملاحظه‌ای نارضایتی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بین بخش‌های سنتی جامعه پدید آمد که هم ناشی از واکنش به اصلاحات و هم به شیوه آن بود. طبقات جدید، عمدتاً با شیوه اصلاحات و خصلت مطلقه دربار پهلوی و بی‌اعتنایی آن به قانون اساسی و پارلمان‌تاریسم، مواجهه و از این روند ناراضی

بودند، در حالی که جامعه سنتی نسبت به محتوای اصلاحات غرب‌گرایانه مخالفت می‌ورزید. در نتیجه این اصلاحات، جامعه مزبور، شئون اجتماعی و استیلای فکری و موقعیت ممتاز قدیم خود را از دست داد، و با رشد روابط سرمایه‌داری و گسترش الیگارش‌های تجاری و صنعتی جدید، شیوه زندگی سنتی رو به افول نهاد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۷۲۳).

در کنار اقشار سنتی و نخبگان آن‌ها از جمله روحانیون، روشنفکران نیز جذب حکومت محمدرضا شاه نگردیدند. سبک تجددخواهی حکومت، فرصت‌های مادی جدیدی را در اختیار طبقه متوسط تحصیل کرده و غیرمذهبی قرار داد، اما روشنفکران را از لحاظ سیاسی محدود نمود. این محدودیت، خود عاملی اساسی در ایجاد نارضایتی روشنفکران از حکومت پهلوی بود. انجمن‌های مستقل شغلی و صنفی و کانون نویسندگان، بعد از کودتای ۲۸ مرداد برچیده شدند. روشنفکران به طبقه پایین پیوستند و یک طبقه اجتماعی عمده را تشکیل دادند که در دهه ۵۰، سخت از حکومت ناراضی بود (فوران، ۱۳۷۷: ۴۹۴-۴۹۵).

پایگاه اجتماعی اصلی گرایش به سنت را گروه‌هایی تشکیل می‌دادند که از لحاظ مادی یا روحی، در فرایند نوسازی حکومت پهلوی آسیب دیده و دچار نوعی جابه‌جایی اجتماعی بودند. چنین گروه‌هایی همواره در معرض و مستعد بسیج مستقیم توسط تشکلات سنت‌گرا بوده‌اند. آن‌چه سنت‌گرایی را در دوران پهلوی به جنبش اجتماعی تبدیل کرد، توانایی آن در بسیج توده‌هایی بود که به واسطه روند نوسازی حکومت در مناطق شهری، مستقر شده و آسیب دیده بودند. گروه‌هایی که به واسطه فرایند نوسازی، دچار جابه‌جایی می‌شوند و پیوندهای سنتی را از دست می‌دهند، معمولاً چنین حالتی پیدا می‌نمایند.

جهان‌بینی مذهب و سنت، به فرد آرامش می‌دهد. ترس از جهان و جامعه نو، خمیرمایه گرایش به سنت است. در ضدیت با نوسازی حکومت و در پردازش عوامل روانی گرایش به مخالفت با آن، دو عامل مؤثر بوده‌اند: ۱. شیوه استبداد شرقی و پدرشاهی قدیم که افراد را در مقابل قدرت بی‌اعتماد و ناامن و در عین حال قدرت‌طلب به بار می‌آورد ۲. عامل نوسازی اجتماعی که موجب تضعیف همبستگی اجتماعی قدیم و پیدایش وضع انومی می‌شود.

در این پژوهش، ما تمرکز خود را بر روی عامل دوم قرار داده‌ایم، و آن را پایه اصلی مخالفت طبقه متوسط سنتی و پایین حکومت و عامل اصلی در گرایش به ایدئولوژی اسلامی در جهت مخالفت با حکومت و حمایت از روحانیون می‌دانیم. علاوه بر این، عامل روانی در سطح اجتماعی

و اقتصادی نیز عمده‌ترین پیامد اصلاحات ارضی برای طبقات پایینی آن بود که حکومت، قدرت سیاسی خود را جایگزین آن در روستا کرد. سپاه بهداشت، سپاه دانش، سپاه ترویج و آبادانی و سازمان دولتی نهادهای روستایی (تعاونی‌ها، واحدهای اعتباری، خانه‌های اصناف)، کنترل قیمت‌ها و قدرت اجبارکننده ژاندارمری، هر یک به نوعی پایه‌های قدرت دولت مرکزی را در روستاها تحکیم نمودند (فوران، ۱۳۷۷: ۴۷۷).

از طرف دیگر، حکومت پهلوی برای اجرای نوسازی اجتماعی و اقتصادی، ناچار شد ملاحظات مذهبی را کنار بگذارد؛ مثلاً در سال ۱۳۴۱، شرط قسم به قرآن در تحلیف اعضای انجمن ایالتی و ولایتی حذف گردید (دلوری، ۱۳۹۰: ۱۶۱). این عوامل که در جهت فشار به مذهب و روحانیون بود، باعث تعارضات اساسی حکومت با نیروهای اجتماعی شد و عوامل بسیج انقلابی را در ابعاد روانی، سیاسی (ضعف مشارکت روشنفکران) و فرهنگی (مغایرت سیاست‌ها با فرهنگ اسلامی طبقات سنتی) شدت بخشید و باعث شکافی عظیم بین نیروهای مخالف و حکومت گردید.

مبانی نظری این پژوهش بدین قرار است: عمده‌ترین نهادهای دیکتاتوری سلطنتی پهلوی دوم عبارت بودند از درآمدهای نفتی، ماشین سرکوب، دیوان سالاری و نظام حزبی که دولت پهلوی موفق شده بود از طریق آن‌ها نیروهای اجتماعی مخالف را سرکوب نماید، و مانع از ورود روشنفکران به عرصه قدرت و اجرای قانون اساسی شود. روحانیون نیز ضمن همکاری با طبقات سنتی و به دنبال از دست دادن بسیاری از امتیازات رسمی خود، به رهبری امام خمینی به مخالفت با روند نوسازانه حکومت پرداخت.

به‌طور کلی در نتیجه اصلاحات محمدرضا شاه، طبقات اشراف و زمیندار هر چند تا حدودی قدرت اقتصادی خود را حفظ نمودند، اما قدرت سیاسی خود را از دست دادند. طبقه متوسط جدید و روشنفکران، تحت فشار قرار گرفتند و به عنوان مخالفان سیاسی نتوانستند به ساختار قدرت راه پیدا کنند، و به همین دلیل، به طبقات متوسط سنتی و پایین نزدیک شدند. طبقات متوسط سنتی و پایین نیز در اثر روند نوسازی حکومت، دچار تزلزل در مبانی هویتی و تحکیم روانی گردیدند و قشرهایی از آن‌ها از جمله روستاییان و دهقانان به دلیل سرکوب و فشار اقتصادی از هم پاشیده شد و در مسیر زوال و نیستی قرار گرفتند. روحانیون نیز به دلیل این که روند نوسازی آسیب‌هایی به مذهب وارد کرده و قسمت‌هایی از آن را در سطح اجتماعی مغفول گذاشته بود و بسیاری از امتیازات سنتی شان را از دست داده بودند، وارد کارزار شدند و توانستند

با یک مجموعه متحد از مخالفان، حکومت پهلوی را به سوی فروپاشی سوق دهند. روند نوسازی از سه جهت باعث فروپاشی سلطنت پهلوی شد: ۱. روشنفکران و مخالفان سیاسی را دچار انسداد سیاسی کرد و آن‌ها را از قدرت کنار گذاشت ۲. آسیب‌هایی به مذهب وارد نمود و قسمت‌هایی از اجرای حدود مذهبی را مغفول گذاشت و بسیاری از امتیازات قشر حامل مذهب یعنی روحانیون را از آن‌ها گرفت و این دو عامل باعث نارضایتی آن‌ها شد ۳. زمینه‌های آشفتگی روانی و اقتصادی طبقات سنتی و پایین را فراهم کرد تا با دو نیروی دیگر یعنی روشنفکران و روحانیون متحد شوند و دست به عمل انقلابی بزنند.

بسترهای سیاسی - اجتماعی پیدایش روند نوسازی (دهه ۴۰)

فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران همواره فرهنگی پاتریمونیالیستی بوده که ریشه در تاریخ استبداد شرقی و سلطه طبقات حاکمه قدیم ایران دارد. تحولات اجتماعی و سیاسی نه تنها فرهنگ نخبگان را دچار تحول اساسی نکرد، بلکه عوامل دیگر از جمله نقش گسترش وظایف دولت مدرن و گسترش کنترل نخبگان بر منابع قدرت را برای موفقیت آن فراهم کرد (بشیریه ب، ۱۳۸۷: ۳۰).

مبنای فرهنگ سیاسی ایران پیوسته منافع فرد بوده و ساختاری که بتواند به نحوی منافع جمع را اولویت دهد، به وجود نیامده است (سریع القلم، ۱۳۸۷: ۱۶). در نظام اقتدارگرایی ایران عصر پهلوی، شخص شاه به عنوان عنصر اصلی ساختار، نقش تعیین کننده‌ای در روند تحولات سیاسی، اجتماعی و سلسه مراتبی و اقتصادی جامعه بازی می‌کند. در چنین ساختار اجتماعی، نظام سیاسی به خاطر تسلط مطلق شخص شاه بر تمام شئون جامعه، شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرد و تأثیر آن در نحوه کارکرد دستگاه حکومتی متجلی می‌شود (ازغندی الف، ۱۳۸۵: ۱۱۳). این مدل حکومتی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرکوب نیروهای ملی به رهبری دکتر محمد مصدق، توسط محمدرضا شاه در پیش گرفته شد. وی پس از کودتا و حاکم کردن جو پلیسی امنیتی - که با بحران مشروعیتی مضاعف روبه‌رو شد - و مواجه شدن با انزجار عمومی، برای خاموش کردن آن به سرکوب و ارباب گروه‌های مخالف پرداخت. این فضای سیاسی که از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ پابرجای بود، با بهره‌گیری از کمک‌های مستشاری آمریکا، عطف به دکترین آیزنهاور، به تثبیت قدرت خود در برابر جامعه پرداخت. ارتش، نقطه

اتکا و حامی سلطنت بود و حکومت به منظور حذف مخالفان، از پلیس سیاسی استفاده می‌کرد. اداره اطلاعات ارتش و امنیت کشور به‌طور مستقیم به سرکوب مردم می‌پرداختند. قدرت نظامی شاه از همان ابتدا وابسته بود و از همین رو حمایت آمریکا به گونه‌ای غیرمستقیم پایه اصلی قدرت حکومت را بر حسب ساخت ارتش، حمایت سیاسی و وابستگی متقابل اقتصادی تشکیل می‌داد (بشیری، ۱۳۹۳: ۶۲).

در سال‌های سلطنت پهلوی دوم، به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تلاش دولت در جهت کاهش تأثیرگذاری نهادهای مشارکت قانونی بر خط‌مشی و سیاست‌گذاری‌ها، نوعی بی‌مسئولیتی حکومت را در مقابل مردم رقم زد، و تمرکزگرایی را شدت بخشید که در نهایت مشارکت مردم در امر توسعه سیاسی و تغییر در ساخت قدرت بسته سیاسی، تلاشی صورت نگرفت (ازغندی ب، ۱۳۸۵: ۲۲۱).

شاه علاوه بر حمایت ارتش و دربار و برقراری بوروکراسی دولتی به عنوان ارکان سه‌گانه نگهدارنده رژیم، سازمان‌های امنیتی را نیز گسترش داد. علاوه بر ساواک، دو سازمان امنیتی دیگر، یعنی بازرسی شاهنشاهی که در سال ۱۳۳۷ تأسیس شد و حسین فردوست در رأس آن قرار گرفت و رکن ۲ ارتش را به تقلید از اداره دوم فرانسه در سال ۱۳۴۲ به وجود آمد. این سازمان نه تنها اطلاعات سری نظامی را گردآوری می‌کرد، بلکه دو سازمان ساواک و بازرسی شاهنشاهی را از نزدیک زیر نظر داشت (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۵۳۷).

این روند سیاسی تا روی کار آمدن کندی دموکرات در آمریکا ادامه یافت. به رغم میل باطنی شاه برای حفظ وضع موجود، با اعمال فشار کندی مبنی بر ایجاد فضای تنفسی و لزوم اجرای اصلاحات چندگانه در ایران، فضای باز سیاسی از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ فراهم آمد. آمریکا با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک حساس ایران در منطقه پرنش و نفت‌خیز خاورمیانه و همجواری با اتحاد جماهیر شوروی برای ایجاد سد نفوذ در برابر کمونیسم، و با اهدافی سیاسی و اقتصادی که تأمین‌کننده منافع آنان بود، با تشویق شاه به پیاده کردن اصلاحاتی که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود، مبادرت کرد.

با ایجاد فضای تنفسی در اوایل سال ۱۳۴۰، تشکلات سیاسی و نخبگان فکری غیررسمی و خارج از دستگاه قدرت حاکم، امکان ابراز وجود پیدا کردند. حکومت پس از عملیاتی کردن اصلاحات خود، با موج اولیه اعتراضات مردم در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روبرو گردید. جنبش

۱۵ خرداد که توسط امام خمینی به وقوع پیوست، یکی از نقاط عطف تاریخ سیاسی ایران به‌شمار می‌رود (نامدار، ۱۳۷۶: ۲۸۲). شکل‌گیری جنبش اسلامی و تحت‌الشعاع قرار گرفتن سایر گروه‌های مخالف حکومت با آن و برجستگی در سطح گروه‌های اپوزیسیون، سرآغاز روند مبارزاتی بود که تا خط پایان آن یعنی وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ امتداد یافت.

روند نوسازی حکومت در تعارض با فرهنگ دینی

در جوامع غربی، فرایند نوسازی، محصول چند قرن تجربه تاریخی و پشت سر گذاشتن مراحل تکاملی برنامه مزبور است. در این جوامع با آهنگی ملایم و با مشارکت مردمی و با مقبولیت اجتماعی، فرایند نوسازی پیاده گردید. عصر پهلوی دوم در عرصه اقتصادی و اجتماعی و فرایند نوسازی در شرایطی آغاز شد، که هنوز زیرساخت‌ها فراهم نبود، و در حوزه سیاسی با توجه به ماهیت مطلقه نظام، تلاشی خاص به عمل نیامد. این امر، خود منجر به عدم مشارکت نخبگان غیررسمی و طبقه متوسط جدید گردید که حاضر به پذیرش محدودیت‌های سیاسی نبودند. نتیجه این سیاست، نارضایتی تشکلات سیاسی طرفدار نظام پارلمانی دموکراتیک و گرایش آن‌ها به سوی گروه‌های اپوزیسیون مذهبی بود، ضمن آن‌که در فرایند نوسازی، نقش کلیدی مذهب نادیده انگاشته شد. با توجه به نفوذ سنتی رهبران مذهبی در بین توده‌ها و رسوخ عمیق دین در باورهای اجتماعی جامعه، شکافی آشکار بین الگوی نوسازی مد نظر حکومت با عرف مذهبی رایج جامعه، پدیدار گردید، و در نهایت، مشروعیت خود را از دست داد. حکومت پس از سرکوب نیروهای ملی در جریان کودتای ۲۸ مرداد که نماد ناسیونالیسم ضدامپریالیستی بود، نوعی ناسیونالیسم افراطی (شوونیستی) را در تضاد با فرهنگ دینی رایج در پیش گرفت. از نظر آمریکا، ایران بیش از هر کشور دیگر خاورمیانه در معرض خطر کمونیسم قرار داشت و اگر در ساختار سیاسی - اجتماعی کشور تغییری رخ نمی‌داد، احتمال گرایش تحولات به نفع اردوگاه شرق، بعید نمی‌نمود (آبادیان، ۱۳۸۳: ۱۳۹).

اصلاحات آمریکایی طبق برنامه کاخ سفید در مناطق مختلف به خصوص در ایران که نقش جزیره ثبات را در منطقه متشنج خاورمیانه برعهده داشت، می‌بایست در آرامش و سکون برقرار شود، و از همین رو به برنامه‌های اصلاحی شاه، عنوان «انقلاب سفید» داده شد (فراستی، ۱۳۷۶: ۲۴۰). انقلاب مزبور و اصلاحات ارضی، گامی برای مقابله با تحولات اجتماعی ایران

بود که می‌توانست موجب تنش‌های اقتصادی شود. حکومت پهلوی دوم قصد داشت با اعمال اصلاحات، وفاداری جمعیت روستایی ایران را به دست آورد و تأثیرات ناشی از مخالفت‌های جامعه شهری یا مخالفت‌های احتمالی جامعه روستایی را خنثی یا کمرنگ نماید (ملک محمدی، ۱۳۸۱: ۳۹-۴۰). هدف عمده شاه از اصلاحات ارضی با توجه به منشأ مذهبی قشر - روستایی و نفوذ روحانیون در بین آن‌ها، بسط نفوذ و قدرت خود و در نهایت تضعیف پایگاه رهبران دینی بود، ضمن آن که قدرت سیاسی - اقتصادی زمینداران بزرگ را نیز که در دستگاه حکومتی دارای نفوذ چشمگیری بودند، کاهش می‌داد.

در واقع، اهداف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شاه از اجرای اصلاحات چند لایه، تضعیف پایگاه طبقات متوسط سنتی و بازار و... بود؛ همچنین گسترش قدرت نفوذ خود در سطوح پایینی جامعه اعم از روستایی و طبقه خرده‌پای شهری و تضعیف پایگاه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زمینداران بزرگ که در تمامی سطوح قدرت سیاسی رسوخ کرده بودند. واگذاری بخشی از سرمایه و منابع ثروت بزرگ‌مالکان و زمینداران به توده‌ها و دهقانان و جلوگیری از شورش احتمالی آن‌ها، و بسط اقتدار و نفوذ خود در جامعه روستایی، از دیگر اهداف عمده انقلاب سفید بود. این هدف در قالب طرح لایحه اصلاحات ارضی گنجانده شد، گرچه در صحنه عمل، تنها بخشی اندک و ناچیز از اهداف کلان شاه از انقلاب سفید تحقق یافت.

ایجاد بحران فرهنگی در سطح جامعه، ناهنجاری اجتماعی - اقتصادی، برهم خوردن تعادل اجتماعی و توازن سیاسی، مصرف‌زدگی، تخریب کشاورزی و اضمحلال صنایع بومی و... از تبعات برنامه مزبور بود (مقصودی، ۱۳۸۶: ۳۶۰). انقلاب سفید از مظاهر نفی مذهب بود. اقداماتی همچون ایجاد سپاه دانش، تأسیس دانشکده الهیات و معارف اسلامی، طرح اعزام روحانیون به سربازی، آزمون‌گیری از طلاب علوم دینی، حذف سوگند نمایندگی و... نشان‌دهنده تضاد آشکار میان توسعه‌گرایی و فرهنگ بومی بود (کفاش، ۱۳۹۱: ۲۶).

در مجموع، حکومت پهلوی پس از اجرای لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که مستقیماً سنن مذهبی را نشانه گرفته بود و مخالفت شدید نخبگان مخالف و جامعه را به دنبال خود آورد، مجبور به عقب‌نشینی شد، اما پس از چندی با اعلام اصول شش‌گانه‌ای تحت عنوان انقلاب سفید که مهم‌ترین بخش آن اصلاحات ارضی بود، مصمم گردید تا نقش طبقه زمینداران بزرگ را که نفوذی زیاد در حاکمیت داشتند، تعدیل نموده و هم پایگاه سنتی روحانیون را در بین

طبقه روستایی مورد حمله و هجوم قرار دهد. تضعیف طبقه متوسط سنتی مذهبی و سایر حامیان نیز در صورت موفقیت طرح اصلاحات ارضی، می‌توانست مشروعیتی برای حکومت ایجاد نموده، همچنین قدرت شاه را در بین روستائیان بسط و گسترش دهد. اصلاحات شاه علاوه بر عدم دستیابی به اهداف سیاسی، تبعات منفی اقتصادی فراوانی نیز به همراه داشت که بیش از پیش به دامنه نارضایتی‌ها افزود.

یک حرکت بارز سیاسی - اجتماعی تاریخ معاصر، قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ بود. این حرکت، تلاش مخالفان را در برابر انقلاب سفید شاه به نمایش گذارد (فراثی، ۱۳۸۱: ۳۹). پس از اعتراضات عمومی مردم و وقوع قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، این بار، حکومت به اقدامی دیگر مبادرت نمود و لایحه کاپیتولاسیون را که مصونیت قضایی مستشاران و ماموران آمریکایی را در ایران تضمین می‌کرد، به تصویب مجلس شورای ملی رسانید. این لایحه به گونه‌ای استقلال سیاسی و دیپلماتیک ایران را زیر سؤال می‌برد. آمریکا که از کودتای ۲۸ مرداد به بعد در بین مردم ایران وجهه منفی پیدا کرده بود، با همراهی و حمایت از حکومت و دخالت در امور داخلی کشور، مورد خشم و انزجار نیروهای منتقد مردمی و رهبری جنبش اسلامی بود.

روند نوسازی و تعارضات مذهبی و فرهنگی

در عصر پهلوی دوم، نوسازی کشور از بالا به پایین طراحی گردید و به اجرا گذاشته شد. این مدل، مدرنیزاسیون را به صورت جدی بدون در نظر گرفتن فرهنگ بومی و تفاوت‌های تاریخی و زیر ساخت‌ها پیگیری می‌کرد. مهم‌ترین مشکل این حکومت در عرفی سازی جامعه، عدم اعتنا به علایق و سنن مذهبی و نقش حساس آن در باورهای اجتماعی طبقات اجتماعی مختلف بود. یکی از مهم‌ترین تأثیراتی که نوسازی بر جامعه ایران در دوران محمد رضاشاه پهلوی نهاد، دگرگون کردن نظام معنایی ایرانیان بود.

نوسازی به واسطه مظاهر عینی و ارزشی که با خود به همراه داشت، در یک بستر اجتماعی و فرهنگی شدیداً سنتی، منجر به تضادهایی جدی شد. روند نوسازی، ارتباط و هماهنگی بین تعاریف و برداشت‌ها با عینیات و واقعیات را بر هم زد، و تعاریف و برداشت‌های گذشته را برای واقعیات جدید، ناکافی جلوه‌گر نمود. ارزش‌هایی که نوسازی به همراه آورد، در تضاد با ارزش‌های جا افتاده و نهادینه شده قرار گرفت و نظام فکری و معنایی را به چالش فرا خواند.

این وضعیت را با عاریت از آنتونی والس، بحران نظام معنایی نام نهاده‌ایم. به اعتقاد وی، تصویری که هر فرد از طبیعت، جامعه، شخصیت، جسم و رابطه میان هریک از این‌ها دارد، جهان‌بینی وی را تشکیل می‌دهد، که بر اثر تغییراتی مانند نوسازی، و... یک فرهنگ، جهان‌بینی‌اش تغییر نموده و بحران نظام معنایی پدید می‌آید. بحران نظام معنایی در ایران به تضاد ارزش‌ها مربوط است (عظیمی دولت آبادی، ۱۳۷۹: ۱۰۷).

حکومت پهلوی دوم در راستای اهداف توسعه، تلاش نمود تا با هویت‌سازی جدید، زمینه را برای تغییر در فرهنگ ایجاد کند، و برای همین، آن‌چه را با الگوی غربی توسعه همسان نبود، به کناری نهاد و با استفاده از هویتی جدید، مقدمات مشروعیت‌بخشی به خود و زمینه اجرای الگوهای تحمیلی توسعه را فراهم آورد (کفاش، ۱۳۹۱: ۲۴).

پهلویسم، اسلام و فرهنگ مذهبی موجود را به عنوان مهم‌ترین رقیب خود قلمداد کرد و کوشید آن را به حاشیه رانده یا تحت کنترل درآورد و ستیز با مذهب را در سه شکل ۱. مبارزه با روحانیت به عنوان مهم‌ترین نهاد دینی ۲. مبارزه با باورهای مذهبی ۳. مبارزه با نهادهای و شعائر مذهبی در پیش گرفت (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۱۷).

با اعمال این سیاست برای نوسازی کشور، آیت‌الله خمینی با نقد ترتیبات اجتماعی موجود از قبیل سلطه امپریالیسم، بدبختی و محرومیت، استبداد، عیاشی، اسراف و تجمل، بی‌لیاقتی، عدم صلاحیت دولتمردان و بوروکراسی فاسد، قوانین و سیاست‌های ضد اسلامی، سلطنت، حکومت و پارلمان نامشروع، علیه حکومت موضع گرفت (اخوان منفرد، ۱۳۸۱: ۲۳۵-۲۳۸).

بدین ترتیب، آیت‌الله خمینی هر اقدام حکومت را نامشروع قلمداد نمود، زیرا اعمال آن بر پایه خواست عمومی پیش نمی‌رفت. نمونه بارز آن، جبهه‌گیری تند در برابر لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که به باور ایشان، حکومت در لوای پاره‌ای اقدامات ترقی‌خواهانه، اصل دین و کارگزاران آن را نشانه گرفته بود. حامد الگار معتقد است علت مخالفت امام با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، حذف شرط سوگند خوردن به قرآن بود.

در سال ۱۳۵۳ش. حکومت پهلوی با کنار گذاشتن نظام دو حزبی، به نظام تک حزبی دولتی روی آورد، و با انحلال دو حزب «ایران نوین» و «مردم»، حزب فراگیر رستاخیز را تشکیل داد و اعلام نمود که در آینده تنها یک دولت تک حزبی خواهد داشت. شاه در اظهاراتی جنجالی بیان نمود آن‌هایی که به این حزب نمی‌پیوندند، لاجرم «هواداران حزب توده» اند. این خائنان یا باید

به زندان بروند یا این که «همین فردا کشور را ترک کنند».

حزب رستاخیز با ترکیبی ناهمگون از تحصیلکردگان و روشنفکرانی که به تازگی از آمریکا به ایران برگشته بودند، همراه با عناصری طرد شده از حزب توده و تحت الحمایهٔ دربار تشکیل شد. یک هدف اساسی این اقدام، تبدیل دیکتاتوری نظامی از مُد افتاده به یک دولت فراگیر تک حزبی بود. این حزب اعلام نمود که اصل «سانترالیسم دموکراتیک» را رعایت، بهترین جنبه‌های سوسیالیسم و سرمایه داری را ترکیب، پیوندی متقابل میان حکومت و مردم برقرار و فرمانده (شاه) را برای تکمیل انقلاب سفید خود و بردن ایران به سوی تمدن بزرگ جدید یاری خواهد کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۵۴۲-۵۴۳).

حکومت پهلوی پس از تشکیل حزب رستاخیز، حملهٔ گسترده‌ای علیه مذهب آغاز نمود و شاه را چونان رهبری معنوی و سیاسی در نوک تیز پیکان تبلیغاتی خود قرار داد. علما را «مرتجعان سیاه قرون وسطایی» نامید و در کنار این ادعا که ایران به سوی تمدن بزرگ پیش می‌رود، تاریخ شاهنشاهی را به جای تقویم رسمی اسلامی جایگزین نمود. این اقدام، واکنش تند علما را برانگیخت که مجموعه‌ای از بازداشت‌ها و برخورد سنگین و خشن را در پی داشت. در مجموع، حزب رستاخیز به جای برقراری ثبات، حکومت را تضعیف، و فاصلهٔ میان سلطنت و جامعه را بیشتر نمود و نارضایتی گروه‌های مختلف را شدیدتر کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۵۴۷-۵۴۸).

سیاست دینی شاه این بود که نخست دین را نه به عنوان ایدئولوژی جامعه، بلکه به عنوان یکی از نهادهای اجتماعی همچون دیگر نهادها معرفی کند.

در مجموع، تلاش شاه در چارچوب برنامهٔ نوسازی و دگرگونی اجتماعی، محدود کردن اندیشهٔ دینی و فردی کردن آن بود (ازغندی، ۱۳۸۶: ۱۰۴). در دوران پهلوی، سیاست هویت‌سازی در ایران دچار تغییر شد، اما هویت ملی که پهلوی دوم بر آن تکیه داشت، تلاش می‌نمود تا افکار و اعتقادات شیعی را به بهانهٔ وارداتی و عربی بودن، تغییر دهد (لک زایی، ۱۳۹۱: ۳۰۸).

میشل فوکو در مواردی متعدد، عامل اصلی قیام را در باورهای مذهبی مردم ایران جستجو کرده است. وی، سه عامل اصلی را در پیروزی انقلاب اسلامی ایران مؤثر دانسته است: مذهب، ارادهٔ جمعی مردم و رهبری امام خمینی (جعفری و ابوالعلی اقدسی، ۱۳۹۲: ۴۸).

شاه برای تضعیف اسلام شیعی و رواج تسامح مذهبی در راستای بسط و گسترش سکولاریسم، تأسیس دو نهاد فرهنگی را در دستور کار خود قرار داد: بنیاد فرهنگ ایران و کتابخانهٔ پهلوی؛ دو

رکن سیاستگذاری فرهنگی که با تبلیغ مشترک ادیان، سعی می‌کردند وانمود نمایند که هویت ایران، همان ماهیت فرهنگی قبل از اسلام است، و در همین راستا، نهاد سطنت را جزئی اصلی ارکان هویت ایرانی قلمداد کنند.

برگزاری جشن‌های سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ ش. تماماً در جهت تبلیغ نوعی ناسیونالیسم افراطی بود، و ایدئولوژی حکومت، در پی بی‌رنگ کردن اندیشه اسلامی و بی‌اعتبار کردن شأن علمای مسلمان گام برمی‌داشت (ازغندی، ۱۳۸۶: ۱۰۹-۱۱۰). شاه در ادامه پیاده کردن اصول انقلاب سفید، خود در آغاز دهه ۵۰ ش. فرمان تشکیل سپاه دین را صادر کرد، که از مشمولان خدمت وظیفه طلبه و زیر نظر سازمان اوقاف تشکیل می‌شد. این سپاه، فعالیت رسمی خود را از ۲۸ بهمن ۱۳۵۱ آغاز کرد. شاه با ساماندهی جدید سازمان اوقاف و ایجاد سپاه دین که تابع این سازمان بود، در تلاش بود تا هم استقلال مادی حوزه را با مشکل مواجه کند و هم ارتباط معنوی مردم را با روحانیون قطع نماید (ازغندی، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

در مجموع، از دهه ۴۰ به بعد که روند نوسازی با اهداف مختلف پیاده می‌شد، شاه توسط جناح‌های منتقد مذهبی همواره تحت فشار بود و به چالش کشیده می‌شد. در نتیجه، حکومت به بحران کشیده شد و نارضایتی‌های اجتماعی در فرایند گفتمان اسلامی به جنبش انقلابی تبدیل شد. اسلام انقلابی، ایدئولوژی سلطنت را نفی کرد و کنش عدم رضایت، تبدیل به جهت‌گیری انقلابی شد. گفتمان انقلابی - اسلامی از طریق مطرح کردن مشکل اصلی به نام تضاد بین اسلام و کفر، اختلافات طبقاتی و شکاف‌های اجتماعی را در چرخش کمونیتریانی تعالی بخشید و جامعه مسلمان (امت) در جنگ با استبداد، بی‌حد و حصر (طاغوت) متصور شد (معدل، ۱۳۸۲: ۱۷۹).

ویژگی‌های جنبش انقلابی در ابعاد مذهبی ضد نوسازی حکومت

ژان پیر دیگارد معتقد است که ایدئولوژی شیعه تصادفاً به ایدئولوژی بسیج‌گر تبدیل نشده، بلکه در ذات خود، توانایی و استعداد حرکت و انقلاب را دارد (ره‌دار، ۱۳۹۲: ۴۶). اصولاً در انقلاب‌های ایدئولوژیک، حضور فرهنگی و نیاز به تغییراتی در دامنه فرهنگ عمومی جامعه پیش از پیروزی سیاسی به دست می‌آید، بدین معنا که حرکت‌های سیاسی پیش از آن که وارد مرحله پایانی خویش شوند، در بستر جامعه‌ای رشد می‌کنند که به یک اندیشه و تفکر انقلابی دل بسته باشد،

و همین اندیشه و تفکر است که زمینه مساعد اجتماعی را برای تسریع در حرکت سیاسی، فراهم می‌نماید (عیوضی، ۱۳۷۸: ۵۳).

سال ۱۳۴۲ ش. در روند رشد و انسجام نیروهای اجتماعی ایران، نقطه عطفی حاصل شد که یکی از عوامل آن، رفتار نیروی مذهبی و ابتکار عمل موجود در نهضت پانزده خرداد بود. امام خمینی به عنوان مرجعی دینی در راس رهبری یک حرکت فعال سیاسی قرار گرفت، و دیگر مراجع دینی را نیز همراه خود به میدان آورد. حضور مرجعیت شیعه، مانع چند قطبی شدن نیروهای سیاسی و مذهبی شد و بسیج مردمی را به گونه‌ای فراگیر نمود (شیخی، ۱۳۸۲: ۳۸). جنبش انقلابی با توجه به ماهیت دینی و اعتقادی خود، زمینه‌های مشارکت سیاسی مردم را فراهم ساخت و تحولی بنیادی در فرهنگ سیاسی ایجاد کرد. یکی از اهرم‌های مهم در مشارکت سیاسی مردم، عقیده و ایمان به هدف و محوریت ایدئولوژیک انقلاب بود. این امر باعث گردید که مردم به نامشروع بودن حکومت پهلوی واقف گردند و به مسئولیت عمومی و اجتماعی خود گردن نهند، و این از مهم‌ترین تأثیرات جنبش اسلامی بر فرهنگ سیاسی مردم ایران بود (عیوضی، ۱۳۷۸: ۲۴).

عامل نهایی افزایش نفوذ روحانیت که از سایر عوامل نفوذ دینی (علل و ریشه‌ها) بهره می‌گرفت و آن‌ها را هماهنگ می‌ساخت، رهبری امام خمینی بود. وی با رد هرگونه سازش با شاه، نه تنها به سمبل بارزترین و با نفوذترین رهبر مخالفان ایران درآمد، بلکه به «نماد طرد کامل» شاه «توسط مردم ایران و تنها نماد از این دست» تبدیل شد. امام با حمایت دیگر روحانیون، توانست در مسیر سرنگون ساختن شاه و ایجاد حکومت اسلامی حرکت کند (مشیری، ۱۳۸۴: ۴۰).

میشل فوکو، اندیشمند پست مدرن فرانسوی که خود در سال ۱۳۵۶ ش. در بجهوه انقلاب از ایران بازدید نمود و با تظاهرکنندگان و معترضین مصاحبه کرده بود، در پس اراده تمامی آحاد ملت برای تحقق حکومت اسلامی، این آرزو و خواسته را یافت که ایرانیان در صدد جمع بین «رژیم جدیدی از حقیقت» و «نوع نوینی از حکومت» هستند. از نظر وی، مردم ایران در صدد گشودن راهی برای معنویت در سیاست‌اند (فراتی، ۱۳۸۱: ۳۰).

در زمینه انقلاب اسلامی، برخی نظریه‌پردازان غربی، دیدگاه‌های مختلفی ابراز کرده‌اند که با توجه به نقدهایی که به هر یک از نظرات مزبور وارد است، بخشی از این فرایند انقلابی را به نوعی بیان کرده‌اند. اسکاچپول پس از اظهار نظر اولیه‌اش، با نگارش مقاله دولت تحصیلدار،

تا حدودی به اصلاح نظرات پیشین و تطبیق آن با پدیده انقلاب اسلامی پرداخت. وی معتقد است که پایگاه مشروعیت و قدرت علما، بیش از هر چیز بر ایدئولوژی خاص شیعه مبتنی است. از آنجا که تشیع منبع نمادین بارزی بوده که مقاومت علیه مقتدرین ظالم [در هر زمان] را توجیه نموده و به رهبران مذهبی در چارچوب رقابت با حکومت، مشروعیت بخشیده، بنابراین ایدئولوژی شیعه به عنوان آخرین حلقه مبارزه علیه شاه و تحقق انقلاب اسلامی، ایفای نقش می‌کند (ره‌دار، ۱۳۹۲: ۸۸).

عوامل ناکارآمدی سیاست‌نوسازی و فروپاشی حکومت پهلوی دوم

در دو سال آخر عمر حکومت پهلوی با فشار رئیس‌جمهور دموکرات آمریکا، کارتر، برای آرام کردن گروه‌های اپوزیسیون و نیز تلاشی برای کاستن فشارها، شاه، سیاست فضای باز سیاسی را در پیش گرفت؛ البته این بار نیز مانند دوره قبل (آغاز دهه ۴۰) که همین سیاست اعمال گردید، نتایج آسف‌باری برای حکومت به دنبال داشت، چراکه نیروهای مخالف، فرصت بهتری برای ساماندهی و صف‌آرایی در برابر حکومت پیدا نمودند. تمام تلاش‌های حکومت برای عقب‌راندن نیروهای مذهبی که در رأس اراده سیاسی جامعه، نماد براندازی حکومت بود، با ناکامی مواجه می‌شد، از مهم‌ترین علت‌های این امر، نامشروع بودن حکومت پهلوی بود که به جای نوسازی دینی و کسب رضایت نیروهای مذهبی، کمر به انزوای سیاسی و کنار نهادن آن‌ها گذاشته بود. ایدئولوگ‌های حکومت پهلوی معتقد بودند که ضعف جامعه مدنی در ایران و قدرت مطلقه حکومت از یک‌سو، و تقویت جناح‌های منزوی و سازشکار، موجب می‌شود که مخالفان سیاست دینی نتوانند طرفدارانی در میان مردم پیدا کنند و این امر، منجر به چالش درونی حکومت شاه خواهد شد.

گرایش‌های دین‌مدارانه و تظاهر به آن، از طریق سیاست دینی اعمال می‌شد تا مشروعیت داخلی تداوم یابد. حکومت می‌بایست به گونه‌ای روشن با تعامل یا آن را می‌یافت، یا تضعیف و در صورت امکان نابود می‌نمود، یا با آن به مصالحه می‌رسید که البته ناکام ماند (ازغندی، ۱۳۸۶: ۱۱۵). پهلوی دوم که برنامه‌های نوسازی خود را با جدیت تمام پیگیری می‌کرد، به دلیل آن که نه تنها نوسازی دینی را مدنظر نداشت، بلکه اساساً دارای برنامه‌هایی برای کنار گذاشتن سیاست مذهبی و ایجاد جامعه‌ای سکولار بود، به سد سراسری و نفوذناپذیر نیروهای مخالف

برخورد کرد. علت ناکامی برنامه‌های توسعه حکومت، ریشه‌های قومی و مذهبی روستائیان و اثرپذیری فرهنگی از روحانیت بود، که ایدئولوژی سکولار شاهنشاهی هم نتوانست در بین آن‌ها طرفدارانی بیابد.

نامشروعی حکومت شاه به لحاظ تاریخی، مخصوصاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. (این که آمریکایی‌ها او را به قدرت رساندند) و عدم توجه به ایجاد فضای باز سیاسی به موازات پیشرفت‌های اجتماعی - اقتصادی بعد از سال ۱۳۴۲، مانع رشد نهادهای مشارکتی در ایران گردید. ریشه‌های مذهبی طبقه متوسط جدید که تحت هدایت روشنفکران دینی دانشگاه‌ها قرار داشتند و تضاد عمیق میان آن‌ها و حکومت، تسخیر ذهن مردم را با استفاده از فرهنگ غربی با شکست روبرو ساخت. ایدئولوژی شاهنشاهی در دنیای مدرن با الگوهای نوین حکومتی در جهان، همسو نبود (کفاش، ۱۳۹۱: ۳۴). واگرایی در نقطه مقابل همگرایی، نشان‌دهنده عدم تعادل میان علما و نهاد سلطنت یا دین و دولت بود که در تداوم خود، شکل تهاجم گرفت، زیرا ارزش‌های ترویج یافته از سوی سلطنت و دولت با ارزش‌های مورد حمایت و توصیه دین و علما تعارض داشت (لکزایی، امیر احمدی، ۱۳۷۷: ۵۵).

از مهم‌ترین زمینه‌ها و دلایل پیدایش، فراگیری، تداوم و شدت روحیه انقلابی همگانی در ایران، می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: ۱. گسترش آرمان وضع مطلوب و بازگشت به خویشین ناشی از تلاش‌های گروه‌های مذهبی، به ویژه از ۱۵ خرداد ۴۲؛ ۲. تکیه بر آرمان‌های اسلامی ایدئولوژی تشیع که حس پرخاشگری علیه ظلم و مبارزه در راه خدا و در نهایت شهادت‌طلبی را در پیروان خویش زنده نگه می‌داشت؛ ۳. قاطعیت و اعتماد به نفس رهبری انقلاب و ۴. نارضایتی از وضع موجود که ناشی از ویژگی‌ها و اقدامات مختلف حکومت شاه بود (پزشکی، حسینی‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۳۷).

تأثیر کاریزمایی رهبری امام خمینی از طریق فرایند جانشین‌سازی بود. تشبیه شخصیت‌ها و رخدادهای معاصر با اسطوره‌ها و سمبل‌های فرهنگی شیعه، موجب برقراری همانندی بین این دو در ذهن پیروان می‌گردید، و نتیجه این بود که توده‌های مسلمان، این رخدادهای و شخصیت‌ها را جانشین نمونه‌های تاریخی خود می‌کردند و عواطف شورانگیز نسبت به آن‌ها (حضرت علی و امام حسین) را به امام و دیگر عناصر رزمنده جنبش انقلابی نسبت می‌دادند. این جانشین‌سازی، علاوه بر جنبه‌های مثبت، جنبه‌های منفی را نیز در بر می‌گرفت.

رخدادها و شخصیت‌های منفی معاصر هم (شاه، آمریکا، کشتار ارتش و فساد حکومت)، جایگزین نمونه‌های تاریخی خود (معاویه، فریب، عمرو عاص) و... می‌گردید، و با عمل، عواطف منفی نسبت به نمونه‌های تاریخی، به نمونه‌های معاصر انتقال می‌یافت (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۶۲). به عقیده حمید عنایت، انقلاب اسلامی، ناشی از سستی در روش‌های سنتی اعمال قدرت و نیز تزلزل در معیارهای تشخیص اجتماعی افراد بوده است. عنایت، فروپاشی خانواده‌های بزرگ، مهاجرت روستائیان به شهرها، آداب و ارزش‌های ناشی از صنعتی شدن و عدم توازن میان تجددگرایی ناقص و سطحی را از یک سو، و ارزش‌های سنتی جامعه را از سوی دیگر در تغییر نظام سیاسی دخیل می‌داند. به نظر وی، نخبگان تحصیلکرده، یکی از علل اصلی کندی پیشرفت کشور را پایبندی به ارزش‌ها و عقاید سنتی می‌دانستند که اسلام شیعی یکی از مهم‌ترین منابع آن محسوب می‌شود. این «احساس حقارت»، به عقیده عنایت در میان بسیاری از مردم - چه فقیر و چه غنی - وجود داشت (کاظمیان، ۱۳۸۴: ۶۴).

میشل فوکو در فرآیند انقلاب اسلامی ایران، تولد و ظهور نوعی از حکومت و تقسیم قدرت را می‌یابد که پدیده‌ای نوظهور در دامن اسلام محسوب می‌شود. فوکو، «معنویت‌گرایی سیاسی» ایران را به عنوان محور و قطب اصلی انقلاب اسلامی ایران تبیین نموده؛ نیز «عقلانیت سیاسی» که معنویت هم سهم و جایگاه عظیمی در آن دارد. نوآوری انقلاب ایران در میان سلسله انقلاب‌های موجود، جمع بین عقلانیت و معنویت در سیاست بود (فراستی، ۱۳۸۱: ۲۹).

ماهیت و جوهره اصلی انقلاب اسلامی ایران، اسلام و آموزه‌های مکتب تشیع است. علما و متفکران مذهبی به پیرایشگری فرهنگی دست یازیدند و با بازنگری و احیای مفاهیمی مانند ولایت فقیه، شهادت‌طلبی - که عناصری فعال در سنت و فرهنگ شیعه محسوب می‌شوند - فرهنگ مبارزاتی و اعتراضی جدید را پایه‌ریزی نمودند که خود موجب فعالیت کنش‌گران اسلامی گردید. این تلاش‌ها، حکایت از نگاه جدیدی بود که در حوزه مذهب پیدا شد و در صد پیوستگی آن با سیاست و ارائه اسلام سیاسی بود. ارزیابی مجدد اصول، خود به تنهایی یک جنبش رادیکال و حتی مدرن به حساب می‌آمد (مقصودی، ۱۳۸۶: ۲۵۵).

از منظر رهیافت فرهنگی، پژوهشگران مطرح برجسته‌ای به انقلاب اسلامی نگرسته‌اند که خلاصه‌وار به آرای چندتن از آنها می‌پردازیم. نیکی کدی در کتاب *ریشه‌های انقلاب ایران*، اعتقاد به پایه مذهبی و اتحاد بازار و روحانیت را به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی یاد

می‌کند. آصف حسین در کتاب *ایران اسلامی، انقلاب و ضد آن*، معتقد است که درک و سنجش انقلاب اسلامی با معیارهای سکولار غرب ممکن نخواهد بود، بلکه باید به عنصر ایدئولوژی، نقش اپوزیسیون اسلامی، آموزه‌ها و تعالیم دین اسلام و رهبری امام خمینی توجه کرد. علی دوانی نیز در کتاب *نهضت روحانیون ایران* معتقد است که انقلاب اسلامی در استمرار مبارزات دینی تاریخ تشیع باید فهم و بررسی شود. سبب اصلی سقوط شاه، جدایی او از اسلام و بی‌توجهی به شعایر دینی، نیز غفلت از توان روحانیت در بسیج کردن مردم حول شعایر دینی بود (رهدار، ۱۳۹۲: ۴۴-۴۵).

از منظر فوکو، انقلاب اسلامی، نخستین انقلاب فرامردن عصر حاضر یا به تعبیر دیگر «اولین شورش بزرگ علیه نظام‌های زمینی و مدرن‌ترین شکل قیام» بود (فراستی، ۱۳۸۱: ۳۰).

فصل مشترک رهیافت‌های فرهنگی در تحلیل انقلاب ایران آن است که اسلام و مکتب تشیع، عامل اصلی ایجاد انقلاب اسلامی ارزیابی می‌شود. از این منظر، اولاً در منازعه کارگزار و ساختار به منظور تبیین تحولات اجتماعی، اولویت و نقش اساسی به کارگزاران داده می‌شود؛ ثانیاً باورها و دیدگاه‌های انسان - به مثابه اساسی‌ترین عامل تحول - نقش عمده‌ای را در صورت بندی نوع تحولی که شهروند در پی آن است، بر عهده می‌گیرد؛ ثالثاً، عامل اصلی تحول فکری و فرهنگی مردم ایران، اسلام شیعی بوده که با گسترش و عمومی شدن تحول مزبور، انقلاب اسلامی به عنوان باز تولید آن، تکوین و تحقق یافته است (کاظمیان، ۱۳۸۴: ۶۴).

در عصر پهلوی، عملکرد سیاسی یا فرآیند عمل سه جریان مهم (علمای مبارز داخل ایران، علمای عتبات و تأسیس حوزه علمی قم، و در مقابل آن، سه بعد استعمار غرب و استبداد رضاخانی و سکولاریسم تجددگرا)، دهه‌های پر التهابی را در چالش، تضاد و تعارض جدی بین دین و دولت ایجاد کرد، که سرانجام با تفوق اندیشه و حرکت دینی بر سکولاریسم در قالب نهضت احیاگرانه انقلاب اسلامی به نقطه اطمینان و مرحله‌ای جدیدی وارد شد (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۵۱).

در نوسازی آمرانه، دولت محوریت دارد و از ابزارهای متعددی بهره می‌گیرد. برنامه‌ریزان نوسازی بر اساس پیش فرض تعارض سنت و مدرنیته عمل می‌کنند و رقابت با سنت را از طریق همین تحول در سازمان‌ها و آن هم در عمل، دنبال می‌نمایند (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۱۰۰). حکومت پهلوی دوم، فاقد مشروعیت سیاسی بود؛ یعنی پذیرش قلبی حکومت، حاکمان

و نظام سیاسی از طرف حکومت‌شوندگان حاصل نشده بود و سلطهٔ سیاسی با ارزش‌ها و باورهای عمومی جامعه، همسویی نداشت (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۵۴). در مجموع، پهلوی دوم در راه سیاست‌های تجددگرایانهٔ خود، به شکل عقلانی و منطبق با باورهای اجتماعی مرسوم جامعه عمل نکرد. نوسازی نه تنها در ضدیت با فرهنگ دینی پیش می‌رفت، بلکه حوزهٔ سیاسی را نیز در بر نمی‌گرفت، و همین روند، منجر به نزدیکی طبقات متوسط سنتی و جدید بیرون از دایرهٔ قدرت به همدیگر که با ظهور رهبری مقتدرانهٔ امام پس از نزدیک به دو دهه مبارزهٔ تحسین برانگیز، منجر به مردمی‌ترین و بزرگ‌ترین انقلاب اجتماعی قرن بیستم گردید.

شاه و خاندان پهلوی، پس از سقوط، با سرپوش گذاشتن بر علل بنیادی بر افتادگی حکومت خود، فرضیهٔ توطئه را در توجیه این رویداد، پیش گرفتند. در باور اینان، ایران در آخرین سال‌هایی که منجر به تغییر نظام سیاسی شد، شتابان به سمت توسعهٔ اقتصادی و صنعتی گام برداشت. غربی‌ها به سبب حسادت و در خطر دیدن بازارهای خود در صورت فرآورده‌های صنعتی، معدنی و کشاورزی ایران به بازارهای بین‌المللی، نقشهٔ توطئه علیه حکومت را طراحی نمودند. شاه در کتاب پاسخ به تاریخ به همین مطلب اشاره می‌کند. مارکسیست‌های ایرانی به شیوه‌ای دیگر به نظریهٔ توطئه توسل جسته‌اند. در نظر آن‌ها، تضادهای درونی حکومت در سال‌های آخر عمرش، شرایط ذهنی و عینی انقلاب را فراهم آورده بود و کشور پذیرای یک انقلاب کمونیستی گردیده بود. در این موقعیت، امپریالیسم آمریکا دخالت کرد و با توطئه، انقلاب اسلامی را پدید آورد تا از انقلاب کمونیستی و ظهور جنبش‌های انقلابی کارگری، جلوگیری کند (پزشکی، حسینی زاده، ۱۳۷۹: ۲۱).

در تبیین تاریخی نظریهٔ توطئه که از سوی شاه و دیگر افراد وابسته به حکومت وی ارائه گردید، می‌توان ادعان داشت که برداشته‌های مزبور بسیار سطحی و شتابزده و ناشی از غفلت از واقعیت‌های عینی برافتادگی حکومت پهلوی است. سطح توسعهٔ اقتصادی ایران در آن دوره آن قدر چشمگیر نبوده که توانایی رقابت پایاپایی با ابرقدرت‌های صنعتی مانند آمریکا را داشته باشد. ایران شاهنشاهی متحد با آمریکا، به مراتب موافق‌تر با منافع برون‌مرزی آمریکا بود تا حکومت اسلامی مستقل سیاسی که نظام امپریالیستی را غارتگر و زورگو و... قلمداد می‌کرد. تمام شواهد و قرائن تا آخرین لحظات عمر حکومت پهلوی، حاکی از حمایت آمریکا از آن‌ها بوده است. ریشه‌های براندازی حکومت در واقعیاتی بود که آن‌ها هنوز هم حاضر به پذیرش آن نیستند.

در خصوص نظر توطئه‌ مارکسیت‌های ایرانی نیز باید گفت که طبقهٔ دهقانی و لایه‌های پایینی جامعه، دارای باورهای فرهنگی - مذهبی عمیق بودند و با طبقهٔ روحانی قرابتی نزدیک داشتند و با تصورات ذهنی بسیار منفی نسبت به این نحلهٔ فکری می‌نگریستند. شاید در میان تحصیلکردگان و نیروهای شهری، اندکی توانایی یارگیری داشتند، اما در بین طبقهٔ روستایی، مارکسیت‌ها از هیچ‌گونه پایگاه اجتماعی برخوردار نبودند. اساساً روند و خاستگاه تاریخی این دوره، مساعد ساماندهی و رشد اندیشه‌های کمونیستی نبود و هیچ‌گونه عوامل ذهنی و عینی دال بر مساعد بودن انقلاب کمونیستی در ایران عصر پهلوی طبق مستندات تاریخی یافت نمی‌گردد.

نتیجه‌گیری

اندیشهٔ نوسازی با توجه به اخذ آن از الگوهای غربی در عصر پهلوی دوم، عدم تطابق آن با فرهنگ و باورهای اجتماعی جامعه که خمیرمایهٔ مذهبی داشت و نیز عدم آمادگی ذهنی ایرانیان در پذیرش آن، زمینهٔ بحران هویتی را فراهم نمود. وجود نظام استبدادی و عدم نوسازی سیاسی، نیز نارضایتی نیروهای روشنفکر و نواندیش طبقهٔ متوسط جدید و گرایش آنان به سمت نیروهای متوسط سنتی، منجر به اتحاد آنان با طبقات پایین جامعه شد. روشنفکران و نیروهای سیاسی مخالف به دلیل این که حکومت مانع ورود آن‌ها به عرصهٔ قدرت بود، برای برخورداری از پایگاه اجتماعی گسترده، خود را به طبقات متوسط سنتی و پایین نزدیک کردند. روحانیون به دلیل مغفول گذاشته شدن مذهب توسط حکومت و از دست دادن قسمت اعظمی از امتیازات سنتی خود، همچنین نفوذ عامل مذهبی در بین طبقات سنتی، توانستند حمایت آن‌ها را به دست آورند و به رهبری جنبش مخالف حکومت بپردازند. از سوی دیگر به دلیل تعارضات اساسی روند نوسازی حکومت با فرهنگ اسلامی و تلاش برای شکل دادن به شرایط جدید اجتماعی، طبقات سنتی و پایین دچار تزلزل روانی گردیدند و احساس امنیت خود را مخصوصاً در اثر تضعیف عامل مذهبی از دست دادند و از طرف دیگر، تحت فشارهای اقتصادی قرار گرفتند، و همین عوامل باعث کشیده شدن آن‌ها به سمت نیروهای مخالف، مخصوصاً روحانیون شد. در اتحاد این سه گروه، با تضعیف پایگاه‌های اجتماعی حکومت و با بسیج انقلابی، نظام سلطنتی پهلوی سقوط کرد.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۸). *ایران بین دو انقلاب* (احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، مترجمان). تهران: نشر نی.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۹). *اندیشه نوسازی در ایران*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- آبادیان، حسین (۱۳۸۳). *دو دهه واپسین حکومت پهلوی* (چ ۱). تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵ الف). *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*. تهران: نشر قومس.
- _____ (۱۳۸۵ ب). *در آمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران*. تهران: نشر قومس.
- _____ (۱۳۸۶). *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۵۷-۱۳۲۰)*. تهران: انتشارات سمت.
- اخوان منفرد، حمیدرضا (۱۳۸۱). *ایدئولوژی انقلاب ایران*. تهران: انتشارات عروج.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳). *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران* (چ ۱). (علی اردستانی، برگردان). تهران: نشر نگاه معاصر.
- _____ (الف ۱۳۸۷). *موانع توسعه سیاسی در ایران*. تهران: انتشارات گام نو.
- _____ (ب ۱۳۸۷). *انقلاب و بسیج سیاسی*. (چ ۷). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۶). *عقل در سیاست*. تهران: نگاه معاصر.
- پزشکی، محمد؛ حسینی زاده، سید محمد علی (۱۳۷۹). *انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن* (چ ۴). تهران: نشر معارف.
- حسینی زاده، سید محمد علی (۱۳۸۹). *اسلام سیاسی در ایران*. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- حسینی، حسین (۱۳۸۱). *رهبری و انقلاب* (نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران). تهران: انتشارات عروج.
- جعفری، انوش؛ ابوالعلی اقدسی، علی (۱۳۹۲). *انقلاب اسلامی، تئوری‌ها و کاربردها، نقد نظریه‌های غرب گرایانه به انقلاب*. تهران: انتشارات زیتون سبز.
- دلاوری، ابوالفضل (۱۳۹۰). *جامعه شناسی تحولات ایران*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- رهدار، احمد (۱۳۹۲). *بررسی و نقد تئوری‌های انقلاب اسلامی ایران* (تئوری تدا اسکاچپول). قم: دفتر نشر معارف.
- عبوضی، محمد رحیم (۱۳۷۸). *رشد مبانی فکری و تحول فرهنگ سیاسی در انقلاب اسلامی*. تهران: انتشارات بین‌المللی المهدی.
- سریع القلم، محمود (۱۳۸۷). *فرهنگ سیاسی ایران*. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- سیف زاده، حسین (۱۳۷۵). *نوسازی و دگرگونی سیاسی*. (چ ۳). تهران: نشر قومس.
- شیخی، الیاس (۱۳۸۲). *رهیافتی نو در تبیین چرایی انقلاب اسلامی*. اصفهان: نشر دادیار.
- عظیمی دولت آبادی، امید (۱۳۷۹). *انقلابی پر جاذبه*. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- عباسی، محمد تقی (۱۳۸۱). *نگرشی نو در تحلیل انقلاب اسلامی (پیشینه‌ها، پیروزی، تثبیت، آینده)*. تهران: نشر شکوفه‌های دانش.
- فراتی، عبدالوهاب (۱۳۸۱). *انقلاب اسلامی و بازتاب‌های آن*. تهران: انتشارات نگاه نو.
- فراتی، عبدالوهاب (۱۳۷۶). *مجموعه مقالات: درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی (چ ۱)*. قم: انتشارات معارف.
- فوران، جان (۱۳۷۷). *تاریخ تحولات اجتماعی ایران*. تهران: رسا.
- کفایش، امید (۱۳۹۱). *درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران*. تهران: انتشارات فرانما.
- کاظمیان، مرتضی (۱۳۸۴). *نظام سیاسی، بحران هژمونی و اقتدار*. تهران: قصیده سرا.
- لک زایی، نجف (۱۳۹۱). *تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر (چ ۲)*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- لک زایی، نجف؛ احمدی، منصور (۱۳۷۷). *زمینه‌های انقلاب اسلامی ایران*. قم: موسسه فرهنگی و انتشاراتی ائمه.
- ملک محمدی، حمید رضا (۱۳۸۱). *از توسعه لرزان تا سقوط شتابان*. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- معدل، منصور (۱۳۸۲). *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب (محمد سالار کسرائی، مترجم)*. تهران: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- مقصودی، مجتبی و دیگران (۱۳۸۶). *تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۵۷ - ۱۳۲۰)*. تهران: نشر روزنه.
- مشیری، فرخ (۱۳۸۴). *دولت و انقلاب اجتماعی در ایران*. تهران: انتشارات قصیده سرا.
- نجفی، موسی (۱۳۷۸). *مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران (دین، دولت، تجدید)*. تهران: انتشارات منیر.
- نامدار، مظفر (۱۳۷۶). *رهیافتی بر مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صد سال اخیر*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نقیب زاده، احمد (۱۳۸۵). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: انتشارات سمت.